

پیام متین

شاگردی که در جواب سؤال امتحانی چرا در سال ۱۹۱۷ در روسیا انقلاب روی داد؟ فقط یک علت را ذکر کند اگر نمره قبولی بگیرد بخند یا ز اوست. شاگردی که در پاسخ سؤال ما پشت سرهم به ذکر فهرستی از علل انقلاب روسیه بپردازد و به همین اکتفا کند ممکن است نمره متوسطی بگیرد و اظهار نظر ممتحنین درباره وی احتمالاً این خواهد بود: «نسبتاً مطلع، اما بی فکر».

قرون نوزده و بیست میلادی را عصر سرمایه و انقلاب نام نهاده‌اند، دقیقتر آنکه پایان قرن بیست را عصر نهایتها و پایان پذیرفتنها نامیده‌اند و در آن میان یکی از فرجامین‌ترین تلاشهای بهبودگرانه بشر، همانا پدیده انقلاب است که در میان تمامیت پدیده‌های تاریخی و سیاسی، عنوان کبیرترین را به خود گرفته و از معبر آن است که تمامی تلاشهای آدمیان مورد سنجش قرار می‌گیرد. اگر قرار باشد این نکته را بپذیریم باید ادعا و اذعان کنیم که انقلاب اسلامی ایران از حیث انقلابی بودن — در شمار کبار —، از حیث اسلامی بودن — در شمار نخستین زادگان —، و از حیث ایرانی بودن — جذابترین و در شمار جالبترین — پدیده‌های سیاسی و تاریخی ایران معاصر تلقی می‌شود. حال اگر چنان پدیده‌ای را

با وصفهای برین و عالی بشناسیم نیک پیداست که تاریخنگاری آن رخداد سترگ هم باید از شمار بزرگ منشی و سرآغازگری و دلپذیرترین پژوهشها باشد. اما تاکنون چنان نشده است که انتظار داشته‌ایم و این مدعا، بیش از آنکه نیازمند دلیل باشد خود به خود تبدیل به دلیل شده است از آن جهت که آفتاب را دلیل آفتاب پذیرفته‌ایم. در یک تعریف بسیار ساده تاریخنگاری عبارت از نقل خام و ساده رخدادهای فردی و اجتماعی است. ولی آیا تاریخنگاران، گزارشگران واقعی تاریخ هستند؟ آیا میان روایت تاریخی و حقیقت تاریخی پیوند و یا تمایزی وجود دارد؟ آیا تاریخنگاری علم است یا تجربه؟ آیا تاریخنگاری عملی وصف‌گرایانه است و یا کوششی است در جهت تفسیر وقایع؟ تاریخنگاری مرادف شناخت واقعیت است یا توهّم؟

خوشبینانه‌ترین نگرانی تاریخنگاری انقلاب اسلامی آن است که بگوییم هنوز فرصت کافی و وافی برای نگارش تاریخ انقلاب اسلامی نداشته‌ایم اما بدبینانه‌ترین دل‌نگرانی تاریخنگاری انقلاب اسلامی آن است که از همین اکنون بدانیم ما کمابیش نیازمند نوعی تاریخنگاری همزمان هستیم و همین نکته مغفول‌عنه است که سرشت و سرنوشت انقلاب اسلامی را به بوتهٔ ابهام و اجمال وا گذاشته و به جزء دانش و دلسوزی، ایثار و فداکاری هم می‌طلبد. میان نگرش تاریخی و نگارش تاریخ از همین اکنون تمایزی سخته و سفته قائل شویم زیرا به خوبی آموخته‌ایم که تاریخ — به معنای وصف رویدادهای زمانه بدون تعلیل و تبیین — چنان آکنده از شواهد متنوع و گوناگون است که برای اقامهٔ هر دعوی و گرفتن هر نتیجه می‌توان مواردی را برگزید؛ زیرا مفروض می‌گیریم که واقعیات تاریخی خود به خود گویا نیستند و تنها موقعی لب به سخن می‌گشایند که مورخ به سراغ آنها برود. اما نگرش تاریخی، فراتر از چپستی می‌خواهد به چرایی پاسخ دهد و البته هرگونه پاسخ به پرسشهای مبتنی بر چرایی، از وصف و شرح بهره می‌گیرند، ولی از آن فراتر می‌روند. در واقع، تاریخنگاری پاسخهای یک مورخ است به پرسشهایی از نوع چرایی و اینجاست که مورخ تصمیم می‌گیرد به کدام یک از واقعیتهای، به چه ترتیب و یا در چه زمینه‌ای اجازهٔ صحبت دهد. در گام نخست که همان تاریخنگاری باشد صحت نقل رویدادها آن چنان که بوده، یک وظیفه است و نمی‌توان آن را فضیلت دانست و مورخ را به واسطهٔ نقل صحیح رویدادها، ممتاز نمود. امتیاز در هنگامی است که مورخ به نگرش دست می‌یابد و با پس و پیش کردن رویدادهای بی‌شمار، پاسخی مستدل فراهم می‌آورد؛ از همان نوع که آن را باور صادق موجه نامیده‌اند. بنابراین، در گام نخست ما نیازمند ردیف کردن وقایع

زمان هستیم که آن را تاریخ‌نویسی می‌نامیم. در گام دوم به منتظم ساختن داده‌های زمانی دست می‌زنیم که نمود نوعی تعقل در شناخت اولیه رخداد‌های به هم بسته است و آن را تاریخ‌نگاری می‌نامیم. اما در تاریخ‌نگاری ما یک قدم در ذهن مورخ عقب‌تر می‌رویم و عمیق‌تر می‌شویم تا آنجا که از زبان و قلم آن مورخ تاریخ‌نگر مادهٔ اثری موجود در پس پردهٔ تحولات تاریخی را لمس می‌کنیم و این امر نیازمند دستگاهی عقلانی و پردازشگر است و هر آن کس که مبدع یا صاحب چنین تعقلی شود در باب تاریخ به نگرش و بینش دست یافته است. آنچه که باعث شده است تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی در دام آسیب‌های متعدد بیفتد و گامی به جلو نهد، آن است که از یکسو به دلایل گوناگون — از قبیل سستی و کاهلی و همین‌طور نداشتن تئوری — ما هنوز در تاریخ‌نویسی قادر به فهم چگونگی ردیف کردن وقایع زمان نشده‌ایم و گاهی از دعوای تاریخی و باستان‌نمون‌هاییل و قابیل آغاز کرده و گاه مقالهٔ موهن احمد رشیدی مطلق علیه امام خمینی (س) را به عنوان نخستین برش تاریخی برگزیده‌ایم. چارهٔ کار آن است که ما در مرحلهٔ تاریخ‌نویسی، دست کم از تاریخ طبری و تاریخ مسعودی فراتر رویم و به شیوه‌ای دقیق معلوم گردانیم که روزگار آغازین انقلاب اسلامی از کجاست و برای آن چه دلیلی اقامه می‌کنیم و البته کتمان نمی‌کنیم همین تعیین دقیق مقطع آغازین مسبوق به نوعی تئوری و مصبوغ به نوعی پیش‌فرضها و پیش‌آگهی‌های کم و بیش تئوریک است؛ ولی بدون آن هم توان دست یازیدن به تاریخ‌نویسی را در خود نخواهیم یافت. از دیگر سو، تاریخ‌نگاری ما هم، اکنون به ورطهٔ جدال و جدل افتاده است؛ زیرا دست کم، درجه‌ای از تعقل را در شناخت اولیهٔ رویدادهای به هم بسته نیازمندیم ولی به عاقلان و معماران و کنشگران اگر رجوع کنیم درخواهیم یافت که آنان یک روایت تاریخی معیوب و لکنت‌دار را برگزیده و سخت بدان چسبیده‌اند که تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی همین است و جز این نیست. درجه‌ای از تعقل دقیقاً به معنای شناخت ماهیت انقلاب‌هاست که البته کاری است بر عهدهٔ جامعه‌شناسی سیاسی اما صرف‌نظر کردن از آن مصیبتی دیگر است؛ زیرا ماهیت انقلاب‌ها، سیاسی بودن را می‌نمایاند و در سیاست، ما از یکسو با تنوع روبه‌رو هستیم — و به این معنا تاریخ‌نگاری‌های انقلاب اسلامی را می‌توانیم داشته باشیم — و از دیگر سو به لحاظ متدیک با ماهیت و ذات چهارراهی روبه‌رو می‌شویم — و این بدان معناست که مورخ در فهم و شناخت تاریخ‌نگارانهٔ انقلاب نیازمند شاخه‌های گوناگون علوم اجتماعی است — بنابراین تاریخ‌نگاری‌های محتمل الوجود متکثر و متنوع در باب انقلاب اسلامی به لحاظ نقص داده و یا

تاریخنویسی توان زایش ندارد و اگر هم روایت‌های تاریخنویسانه را مدنظر می‌آورد به دلیل ماهیت مدرن انقلابها، توان نگارش تاریخی انقلاب اسلامی را از دست می‌داده؛ زیرا هنوز نتوانسته‌ایم افتراق و اشتراکی میان بحث سنت و تجدد - که از کفر ابلیس هم، اینک در ایران مشهورتر شده است - برقرار کنیم تنها به آن دلیل که فراموش کرده‌ایم انقلابها کاملاً پدیدهٔ سیاسی - اجتماعی هستند. گمان می‌رود نیازمند بیان نکتهٔ سوم نیستیم زیرا تاریخ نانوشته و تاریخ نگارش نشده نمی‌تواند آستان نگرش تاریخی و تاریخ‌نگارانه در باب انقلاب اسلامی باشد. ولی از آن مهم‌تر نکته‌ای است که چه بسا تا کنون در تاریخنویسی و تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی ایران سهواً به‌بوته فراموشی سپرده شده و این نسیان امروزه ما را درگیر مشکل مهمی کرده است که بدون حل و فصل کردن آن توان طرح تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری مهم‌ترین رخداد تاریخ معاصر ایران را در خود نخواهیم یافت. ناگزیر هستیم بپذیریم انقلابها پدیده‌های مدرن و متجددانه محسوب می‌شوند و صرف‌نظر از آسان‌گیریهایی که تا کنون در عرصهٔ علوم انسانی و اجتماعی روا داشته‌ایم نمی‌تواند حاصل امتزاج بنیانهای فکری پیشامدرن با بنیانهای اندیشه‌ای مدرن باشد. هر نویسنده و مؤلف و مفسری - که در باب مکتوب کردن تاریخ ما، آن را به ترتیب و دقت دربارهٔ تاریخنویسی و تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری به کار بسته‌ایم - نمی‌تواند فارغ از ارزشداوریهای خاص خود باشد؛ بویژه هنگامی که بخواهد یک واقعهٔ تاریخی را روایت کند حتی در مقام کشف و گردآوری داده‌ها نیز یک پژوهشگر کمتر می‌تواند بی‌طرف باشد. به همین دلیل باید پذیرفت که وقایع تاریخی همگی مانند مهره‌های رنگی گوناگونی هستند که در داخل یک کیسه جای گرفته‌اند. تاریخنویس از میان پنج رنگ موجود شاید به دلیل علاقهٔ فطری و روانی، سبزه‌ها را برتری دهد و سایر مهره‌های چهار رنگ را نیز منظم کند ولی تاریخ‌نگار در میان آن همه مهره‌ها و توالیها و تناوبها با نوعی بینش و ذهنیت پیشینی، برخی مهره‌ها را - صرف‌نظر از سرخ فامی و سبز فامی - برمی‌گزیند و آنچه را که در درون مایهٔ ذهنی خود دارد با مهره‌ها ممزوج می‌کند و به ما شرحی دقیق افزون بر وصف - و البته دلبخواهانه - ارائه می‌کند تا دست کم در گامهای نخستین توجه و مجاب شویم. ولی تاریخ‌نگار یک دستگاه خاص فیلسوفانه و تئوریک دارد و در هر نوع نگارش تاریخی، نگرهٔ برگزیدهٔ خود را بسط می‌دهد و از خواننده می‌خواهد که هر کجا که مفسر می‌رود او هم بدون اختیار برود. به همین دلیل است که هگل از روایت تاریخی چیزی را می‌فهمد که مارکس خواهان سرنگونی آن است و لوکاچ

درکی دارد که مطابق با زیربنا و روبنای ارتدکسی مارکسیستی نیست و مارک بلوخ چیزی را از ذره ذره حوادث تاریخ می‌فهمد که نه فوکو و نه لیوتار توان درک و فهم و شناخت آن را ندارند هرچند فوکو و لیوتار هم ساخت‌شکنا نه آنچه را که در باور تاریخ‌نگاران قدیم بوده است، دور می‌ریزند و ساختمانی نو بنا می‌کنند. یادآوری نکنیم بهتر است؛ زیرا بخوبی می‌دانیم که همه آن فیلسوفان تاریخ متکی به یک روایت تاریخی و مجهز به نوعی دانایی یکسان در باب وقوع حادثه‌ای خاص بوده‌اند. شاید عامدانه برخی از اسامی دانشمندان مشهور را یادآوری کردیم تا بتوانیم نکته‌ای را که بزودی می‌خواهیم بگوییم، از پیش پرورانده باشیم. گفته می‌شود کلاسیک‌ترین انقلاب تاریخ بشریت، انقلاب فرانسه است و ما این نکته را نه از سر فراتری و فروتری بلکه از سر تذکار یک نکته نوشتیم. شاید ما — مؤلف و خواننده — هر دو موافق باشیم که اگر خواسته باشیم تاریخ دنیا را به روایت متجددانه و مدرن بنویسیم به طور قطع و یقین انقلاب فرانسه کلاسیک‌ترین انقلاب تاریخ معاصر جهان باشد؛ کما اینکه بیش و کم نیاکان ناقص الخلقه‌اش — یعنی انقلاب باشکوه در انگلستان و تحولات آزادیخواهانه در آمریکا و نهضت‌های برابری طلبانه و طرفدار حقوق فردی در اروپا — نیز در روایت مدرن از تاریخ جهان قابل فهمند. بنابراین هم تاریخ‌نویسی این رخدادها با ذهنیت مدرن صورت واقع به خود می‌گیرد و هم تاریخ‌نگاران آن وقایع به مفاهیم ذهنی پیش‌ساخته‌شان مجهز می‌شوند و دست به نگارش رخدادهای تاریخی می‌زنند و هم تاریخ‌نگار آنها با دست یازیدن به یکی از ستن — که همگی در درون مقوله اندیشه مدرن جا می‌گیرند — شناخت تاریخ را رقم می‌زند. به این تعبیر، هگل تالیوتار، همگی یکسانند زیرا متولد دوره مدرنند، مجهز به فهم مدرنند، در عصر مدرن استنشاق کرده‌اند و سرگرم شناخت پدیده‌های مدرن بوده‌اند. انقلاب اسلامی ایران از این حیث در یک وضعیت بغرنج قرار گرفته زیرا زایش و پیدایش و تطویل آن — هم پیدایی و هم پایایی — حاصل آمیزش و اختلاط عناصر مدرن و پیشامدرن است. هم تاریخ‌نویسی و هم تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی ایران در این وضع بغرنج و دشواره^۱ گیر کرده‌اند و توان دراندازی یک طرح تاریخ‌نگرانه را نیز در باب انقلاب اسلامی از دست داده‌اند؛ زیرا گمان می‌رود که در تاریخ‌نویسی مرتبط با انقلاب اسلامی ایران، گزینش عناصر پیشامدرن و یا مدرن و برتری دادن یکی بر دیگری کاری بسیار صعب است همین‌طور ترازوی اطمینان بخشی هم در دست نداریم که با آن نشان داده شود آیا گزینش

تاریخ‌نویس صحیح بوده است یا سقیم. تاریخنگار انقلاب اسلامی هم دچار چنین مشکلی می‌شود زیرا در پیوندش با تاریخ‌نویس، او نیز معیار و سنجه‌ای در دست ندارد که بداند چگونه می‌خواهد به شرح افزون بر وصف و نمایاندن پیوند میان پدیده‌ها و متغیرهای دخیل در انقلاب بپردازد. از آن مشكلتر تاریخنگاری در باب انقلاب اسلامی است که اکنون در نبود تاریخ‌نویسی صحیح و تاریخنگاری متقن در عدم مانده است و راهی به بروز و برون ندارد؛ زیرا در تاریخنگاری ما با امتزاج مثلث‌وار تاریخ، فلسفه و جامعه‌شناسی مواجهیم و بویژه از این حیث دچار مشکل هستیم که نمی‌دانیم با کدام ماهیات و ذاتیات فلسفی و با کدام رهیافتهای جامعه‌شناسانه - که در یک نگاه خوشبینانه، غیر ایرانی‌اند و در یک نگاه بدبینانه، همگی غربی‌اند - می‌بایست به تحلیل بن‌مایه‌ها و درون‌مایه‌های انقلاب اسلامی ایران بپردازیم. بویژه آنکه پدیده‌های تاریخی به مثابه یک شرکت سهامی تلقی نمی‌شوند که بخواهیم سهم تجدد، دین و وطن - انقلاب اسلامی ایران - را هر کدام منفک پرداخت کنیم. انقلاب اسلامی ایران به هر حال یک پدیده مبارک تاریخ معاصر ایران است؛ اما هم در مقوله‌های مدرن پای خود را محکم کرده، هم مستفیض از دین نبی است و هم در تداوم عناصر تمدنی رخنمون شده و از این جهت باید در اضلاع سه‌گانه تاریخ‌پژوهی - تاریخ‌نویسی، تاریخنگاری و تاریخنگری - اتکا و ابتدای سه عنصری داشته باشد. بپذیریم که کوششی است بس توان فرسا ولی تکلیف مالایطاق نیست. این وجیزه کوششی آسیب‌شناسانه بود و تلاش مبتنی بر تجویزهای درمان‌خواهانه، وقت مناسب دیگری را می‌طلبد.

بعون الله و فضله